



صوفیان! پیغمبر

۶۰ مقاله‌هایی درباره شمس و مولانا

دکتر سید علی محمد سجادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صوفیان! الصّلای پنهانی

مقالات‌هایی درباره شمس و مولانا

صوفیان! الصّلای پنهانی

مقالات‌هایی درباره شمس و مولانا

دکتر سید علی محمد سجادی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۸

سجادی، سیدعلی محمد، ۱۳۲۱-	سرشناسه:
صوفیان!الصلای پنهانی:مقاله‌هایی درباره شمس و مولانا/سیدعلی محمد سجادی	عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۸	مشخصات ظاهری:
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۱۱۱-۹	شابک:
و ضعیفت فهرست نویسی: فیبا	
یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۱۵]-[۲۲۰]؛ همچنین به صورت زیرنویس	
عنوان دیگر:	
مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی - نقد و تفسیر	موضوع:
مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. نقد و تفسیر	موضوع:
شمس تبریزی، محمدبن علی، ۹۵۸۲-۹۶۴۵ق. نقد و تفسیر	موضوع:
شمس تبریزی، محمدبن علی، ۹۵۸۲-۹۶۴۵ق. تأثیر - مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق.	موضوع:
شعر فارسی - قرن ۷ق. - تاریخ و نقد	موضوع:
مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی. برگزیده. شرح مؤسسه اطلاعات	شناسه افزوده:
ردبندی کنگره: PIR ۵۳۰/۱ ص ۳	شناسه افزوده:
ردبندی دیوبی: ۸۱/۳۱	ردبندی دیوبی:
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۴۰۳۵۲	شماره کتابشناسی ملی:



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۲۱۱۱
تلفن: ۰۲۹۹۱۳۴۵۵-۶ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۰۲۹۹۱۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: تهران، بزرگراه حقانی، روپروری استگاه مترو ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۰۲۹۹۳۶۸۸
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روپروری داشگاه تهران، تلفن: ۰۲۹۶۰-۷۷۴

صوفیان!الصلای پنهانی (مقالاتی درباره شمس و مولانا)

نوشته دکتر سیدعلی محمد سجادی

ویراستار: افسانه قارونی صفحه آرا: زهره حلوانی طراح جلد: رضا گنجی

دروفتگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۸ شماره گان: ۵۲۵ نسخه

قیمت: ۴۲۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۱۱۱-۹ ISBN: 978-600-435-111-9

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

تقدیم به:

روح پر فتوح استاد دکتر سید جعفر شهیدی
که تا هستم و امدادار فضل و فضیلت آن بزرگوارم

فهرست

۱۱	پیش گفتار
۱۵	صوفیان! الصَّلَايِّ پنهانی
۲۷	نظری و گذری بر شعر صوفیانه
۴۱	چرا مولانا
۵۳	از مولانا بیاموزیم
۶۷	جلال الدین محمد و جمال دین محمد(ص)
۸۹	پرتوی از کلام رحمانی در مثنوی معنوی ریانی
۱۰۵	نطق آب و نطق خاک و نطق گل
۱۲۹	مولانا و مولانا
۱۴۵	مولانا و برخی از نیازهای جامعه امروز
۱۶۵	گر نبودی عشق
۱۷۷	پنبه و سواس بیرون کن ز گوش
۱۹۵	مثنوی معنوی از نگاهی دیگر
۲۱۵	کتابنامه

خدای راسپاس
و پیامبر خاتم و دودمان و یاران او را درود

پیش گفتار

«این خمی بود از شراب ریانی، سر به گل گرفته، هیچ کس را براین وقوفی نه. در عالم گوش نهاده بودم، می شنیدم. این خنب به سبب مولانا سر باز شد. هر که را از این فایده رسد، سبب مولانا بوده باشد. حاصل، ما از توابیم و نور دیده و غرض ما، فایده‌ای است که به تو بازمی گردد.»^۱

و راستی را که این شراب ریانی که از خم وجود شمس تبریز در ساغر جان مولانا در ریخت، هم او را تا ابد مست و سرخوش کرد و هم خلقی بسیار را از پار و پیرار و تا آنگاه که این چرخ دوار در گردش پرگار به کار است، جرمه‌نوش پیمانه عشق و عرفان و مقیم خرابات جان و جانان کرده است و خواهد کرد.

آن که جز راه حق نپوید و جز مهر او نجويد، اگر از وادی طلب و حیرت به آبخور مثنوی معنوی اش رهنمون گردند، روی دل از غبار شبکت خواهد شست و جام کام از آن چشمئونوش لبالب خواهد ساخت

و زهی این رفیق شفیق و خوشایابنده این توفیق!

آن که از دنیا جز دنیا نخواهد و تن را در سلسله ریاضات و عبادات نکاهد، از باغ تنعم مثنوی تهیدست باز نخواهد گشت.

آن که در عنفوان جوانی و دوران «چنان که افتاد و دانی» است، تواند که نرمک نرمک از کوی پرسنگلاخ دلدادگی بگذرد و عشق زودگذر و زودگذار را در سرای بی «من و مایی» مولانا به دست او سپارد تا برد آنجا که خاطرخواه اوست.

آن که زندگی را تنها افسانه‌ای و انسانها را فقط افسانه‌پردازانی می‌بیند، تواند که قصّه پرغصّه خویش را در قالب حکایاتی بیابد که مولانا با بیانی شیرین و اشاراتی نمکین به بهترین وجه آراسته و از کجروی‌ها و کچاندیشی‌هایش پیراسته است.

و چوپانی که در بیابان تنها بی خویش افق دوردست را به تماشا نشسته، سکوت و سکون خویش را همدمی می‌جوید، و راز دل با نی می‌گوید، در ورای اندیشه بی‌آلایش خود و در مثنوی معنوی خدایی را می‌بیند که می‌توان سر بر کنار او نهاد و گریه سرداد و هی‌های خویش را با پژواک «هو» ازا او پاسخ شنید. به هر روی هر که باشی وز هرجا بررسی، تو این بر سر این سفره آسمانی نشست و فراخور حال خویش لقمه‌ای ناشتاشکن یازله‌ای بی‌منت برگرفت. عارف و عامی، شریف و وضعیع، کوچک و بزرگ، زن و مرد، آزاد و در بند هیچ‌کس از اثر گران‌سنگ مولانا که هم از شرع می‌گوید و هم شعر می‌سراید، هم نشان بی‌رنگی دارد و هم داروی دلت‌نگی، عقل و خرد را نرdbانی تالب بام می‌بیند و از آن جای تا ورای افلک را به بال و پر عشق پشت سر می‌نهد، بی‌نیاز نیست؛ و گیرم که جمعی با او به جدال برخیزند و گفته‌هایش رانه درخور یافته‌ها و بافته‌های خود بینند؛ بدینان باید گفت که جز کلام خدا و سخنان معصومان، کدام اثر را خالی از خلل و زلل

توان یافت و کجاعقل می‌پذیرد که گلیمی را به خاطر کیکی بسوزانند و به خاطر دستمالی قیصریه را به آتش کشند؟!

این ناچیز را که خدای یار بود و بخت بیدار، دولت معلمی اش ارزانی داشتند و زبان و ادب فارسی اش فرا راه نهادند و دری از بهشت عشق و عرفان بر او گشادند و به میهمانی آثار بزرگانش صلا دردادند، آثار مشور و منظوم روی شناسان این مکتب را اگر نه همه، که بسیاری به دیده تأمل نگریست و اندیشه و احساس را بدان صفا بخشد. در این میان مثنوی معنوی را با او الفتی بیش بود. سالها در محضر استاد فقید سعید شادروان دکتر سید جعفر شهیدی رضوان‌الله‌علیه به شاگردی نشست و به هنگام «شرح مثنوی» که حضرت استادی برای تتمیم و تکمیل «شرح مثنوی شریف» اوستاد اوستادان بدیع‌الزمان فروزانفر - رحمت خدای بر او - دامن همت بر کمر زده بودند، من بنده نیز درخور توان خویش ارادتی می‌نمود و سعادتی می‌ربود و این همه بدو جرأت بخشدید که تدریس دفترهای ششگانه مثنوی را در دانشگاه شهید بهشتی و تربیت مدرس عهده‌دار و از این طریق به کاستی‌های خویش بیش از پیش واقف و در رفع آن کوشاشود.

همایش‌های گوناگون که در بزرگداشت مولانا و در مراکز علمی برگزار می‌شد، به ویژه همایش «مولانا و جهان معاصر» که به مناسب هشت‌صدمین سال تولد مولوی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی که در اردیبهشت ۱۳۸۶ برگزار و افتخار دیری آن نصیب این‌جانب شد، موجب گشت که مقاله‌هایی در موضوعهای گوناگون با تکیه بر آثار مولانا و شمس به رشته تحریر آرد و کتابی نیز تحت عنوان «مثنوی معنوی از نگاهی دیگر» بنگارد و به دوستداران آن عارف وارسته تقدیم دارد.

مرا این شجاعت اخلاقی هست که به قصور و تقصیر خود زبان به اقرار بگشایم؛ اما آشنایی با مولانا که خود زبان گویای شارع و اولیای حق است، برآنم می‌دارد که دست از دامان مردان حق برنگیرم و روح امیدواری را در خود و دوستان دانشجو و خوانندگان بزرگوار سیه مشق‌هایم بددم و این سروده مولانا را که در باب مولی‌الموالی است، پیش چشم آرم و سر از حلقة بندگان خدا برون نیارم که:

شیر حَقَّ، پهلوانی، پر دلی
اندر آ در سایه نخل امید
کش نداند برد از ره ناقلی
برگزین تو سایه بندی الله^۱
و ما توفیقی الا بالله

سید علی محمد سجادی

گفت پیغمبر علی را کای علی
لیک بر شیری مکن هم اعتمید
اندر آ در سایه آن مقبلی
یا علی، از جمله طاعات راه

صوفیان! الصلای پنهانی

«زبان فارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی! که آن معانی و لطایف که در پارسی آمده، در تازی نیامده است.^۱

شمس تبریزی از آن خوبیان پارسی گویی است که به راستی بخشندگان عمرند و شاید که رندان پارسا و پارسایان رند سخنان آنان را برای جان و دل بشارتی شمرند و آویزه گوش هوش کنند، بهویژه که شمس جویباری باریک نیست که چون سرچشمها را بریندی، خشک ایستد و برکه‌ای نیست که چون از جوی ببرد و در جای بماند، بگندد. دریابی است متلاطم و موّاج که روایی پر جوش و خروش چون حضرت مولانا از آن نشأت می‌گیرد. او نه تنها در جای ماندگان را به حرکت درمی‌آورد، بلکه پویندگان را نیز در راهی جز آنچه می‌پویند می‌دوازد، که خود گفت: «کار ما به عکس همه خلق باشد: هر چه ایشان قبول کنند، ما رد کنیم، و هر چه ایشان رد کنند، ما قبول کنیم!»^۲

۱. مقالات شمس، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۸۸.

در این مقال بر آنم تا برخی مخالفخوانی‌های شمس را با دگر بزرگان بازگویم و هم از مشابهت‌های گفتاری و تأثیرات فراوان او در افکار مولانا سخن گویم و بعضی از سرچشمه‌های فکری که ذهن او را سیراب کرده است بازشناسانم؛ بدان امید که به پخته‌خواری گرفتار نیایم و گفته‌ها را دگرباره باز نگویم.

بهشتی کیست؟ دوزخی کیست؟

پیامبر(ص) فرموده است که «إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبَلَهُ»^۱ بیشتر بهشتیان، ساده‌دلان و کانايانند! راستی منظور پیامبر گرامی اسلام از این سخن چه بوده است؟ به نظر می‌رسد که لازمه مسلمانی، ساده‌دلی و تسليم محض است و فرموده‌ای دیگر منسوب به آن حضرت نیز گفته ما را تأیید می‌کند که: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَاجِيْزِ: بِرِ شَمَا بَادَ بِهِ آيِّنِ پِيرَزِنَانِ».

پیرزن اهل استدلال و مجادله نیست و از سر صدق گفته‌ها را می‌پذیرد، پس باید حقایق شرع و اوامر و نواهی شارع را از دل و جان شنید و آن را گردن نهاد و این اسلام و تسليم است که صاحب باوران راستین را به بهشت رهنمون می‌شود و صد البته «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنْ حَذَرٌ»^۲ حکایتی دیگر دارد و جایی دیگر نشیند؛ اما صوفیه که بیشتر اهل باطن‌اند و روی دل به جانب تأویل دارند، حدیث شریف نبوی را با افروزی‌ها و کاستی‌ها نقل کرده، و به عالم تأویل و تعبیر کشانده و به گونه‌گون سخن بیانش داشته‌اند.

غزالی در کیمیای سعادت گوید: «هرچه اندر حس و خیال آید، بهایم را اندر آن شرکت است و همه نصیب شهوتِ شکم و فرج و جسم

۱. مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. احادیث مثنوی، فروزانفر، ص ۶۷.

است و بهشت نیز از عالم حس و خیال بیرون نیست و هرچه جهت پذیر بود و خیال را با وی کار بود، نزدیک وی همچنان شده باشد که گیاه نزدیک کسی که لوزینه و مرغ بریان یافته بود؛ چه بدانسته بود که هرچه از خیال آید، خسیس است و نصیب ابلهان است و اکثر اهل الجنة البُلْهِ.^۱

عین القضاط حديث را چنین آورده است که: «اکثر اهل الجنة البُلْهِ و للمجالسه قوم آخرون؛ هر که بهشت جوید، او را ابله می خوانند. جهانی طالب بهشت شده‌اند و یکی طالب عشق نیامده، از بهر آن، بهشت نصیب نفس و دل باشد و عشق، نصیب جان و حقیقت. هزار کس طالب مهره باشند و یکی طالب در و جوهر نباشد.»^۲

میدی در کشف الاسرار اندکی با آن دو از در اختلاف درآمده است و گفته: «شغل بهشتیان ده چیز است: مُلکی که در او عزل نه؛ جوانی که با او پیری نه؛ صحّتی بر دوام که با او بیماری نه؛ عزّی پیوسته که با او ذلّ نه؛ راحتی که با او شدت نه؛ نعمتی که با او محنت نه؛ بقاوی که با او فنا نه؛ حیاتی که با او مرگ نه؛ رضایی که با او سخط نه؛ انسی که با او وحشت نه. پیر طریقت گفت: این شغل عامّه مؤمنان است که مصطفی(ص) در حقّ ایشان گفت: اکثر اهل الجنة البُلْهِ... اما مقرّبان مملکت و خواصّ حضرت مشاهدت از مطالعه شهود و استغراق وجود، یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند؛ به زیان حال همی گویند:

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید
چون خلائق از عرصات قیامت بروند، ایشان بر جای بمانند و نروند. فرمان آید که شما نیز به بهشت روید و ناز و نعیم بهشت ببینید.

۱. کیمیای سعادت، ۲۰۶/۲.

۲. تمهیدات عین القضاط، ص. ۱۱۱.

گویند: کجا رویم که آنچه مقصود است ما را، خود اینجا حاضر است.»^۱ محمد شریف هروی در کتاب انواریه^۲ با تصور معنای دیگری برای «بُلَه»، قولی متفاوت از پیشینیان ارائه داده است: «جميع لذات آن عالم لطیف‌تر است از این لذات و متواتین و کامل در علم دون العمل از این لذات خلاص شده، به عالم نور محض انتقال می‌کند و ابداً از تجلیات و اشرافات متلذذ می‌باشد و الیه الاشاره بقوله عليه السلام: اکثر اهل الجنة البُلَه، ای عار عن اللذات العقلیه التي حصلت للعارفين؛ زیراً که بُلَه عبارت از تعطیل قوّت عاقله است به اراده و مشاهده لقای حق که عبارت از علم به حقایق اشیاء است بدون استعمال قوّت عاقله.»^۳

چنان‌که می‌بینیم، سهروردی ابله‌ی را اورای عقل تصور کرده است و آخرین پلۀ نردنی خرد را نخستین پلۀ جنون شمرده و با سعدی هم عقیده شده است که:

به راه عقل بر قتند سعدیا، بسیار که ره به عالم دیوانگی ندانستند^۴
 علاء الدّوله سمنانی در مصنفات فارسی، اهل طریقت را به دو دسته تقسیم می‌کند: بُلَه و زیرک، و معتقد است که انعامات عیانی نصیب بُلَه اهل طریقت افتاد و کرامات بیانی حصۀ زیرکان اهل طریقت، و در اکثر اهل الجنة البُلَه و علیون لذوی الالباب، مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم به هر دو طایفه اشارت فرموده.^۵

اما شمس تبریزی تقریباً برخلاف همه، همان معنی ساده و نخستین

۱. کشف الاسرار و عدة الابرار، ۲۵۰/۸.

۲. ص ۱۹۳، این کتاب ترجمه و شرح حکمة الاشراق سهروردی است.

۳. انواریه، ص ۱۹۳.

۴. کلیات سعدی، فروغی، ص ۴۹۳.

۵. مصنفات فارسی علاء الدّوله سمنانی، ص ۲۴۰.

را که به ذهن می آید، استنباط و تأیید می کند؛ یعنی همان که مسلمان صدر اسلام با قلب سليم خویش به سادگی از آن دریافت می کرد. او می گوید: «تو خویشن را ابله ساز که: انَّ اكثَر أهْل الْجَنَّةِ الْبُلْهُ. اغلب دوزخیان زیرکانند از این فیلسوفان، از این دانایان که آن زیرکی ایشان حجاب ایشان شده. از هر خیالشان ده خیال می زاید همچو نسل یا جوج.»^۱

شهر چیست و روستایی کیست؟

دیدیم که شمس در حدیث مورد بحث، به ظاهر اکتفا کرد و برخلاف تأویلگران ره پیمود؛ اما در جاهای دیگر خود طریق تأویل پیش می گیرد و از آن جمله است حدیث «عليکم بالسّواد الاعظّم» که مرحوم استاد فروزانفر با اندکی تغییر آن را به مولا علی (ع) منسوب داشته‌اند: «عليکم بالمدن و لو جارت، و عليکم بالطرق و لو دارت، عليکم بالسّواد الاعظّم»^۲

میدی در تفسیر آیه شریفه «مَن يشاقق الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبَعُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» که آن را دلیلی بر درستی اعتقاد به اجماع دانسته است، «عليکم بالسّواد الاعظّم» رانیز محملی بر صحّت این عقیده به حساب آورده و آن را با «يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَهِ وَمِنْ فَارَقَ الْجَمَاعَهُ مَاتَ مِيتَهُ الْجَاهِلِيهِ» مشابه و متناسب دانسته است.^۳ هر چند مفسران شیعه و از جمله مرحوم ملا فتح الله کاشانی این قول را مردود شمرده‌اند.^۴

شمس تبریزی و به تبع او مولانا، سواد اعظم را کنایه از پیر کامل و روستا را پیر ناقص شمرده‌اند. گفته شمس چنین است: «عليکم

۱. مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. احادیث مثنوی، ص ۷۵.

۳. کشف الاسرار، میدی، ج ۲، ص ۶۸۸.

۴. منهاج الصادقين في الزام المخالفين، ۱۱۰/۳.

بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ يَعْنِي بِخَدْمَةِ الْعَارِفِ الْكَامِلِ وَإِيَّاكُمْ وَالْقُرْيِ، يَعْنِي صَحَّةَ النَّاقِصِينَ».١

عقل را بی نور و بی رونق کند
گورِ عقل آمد وطن در روستا
تا به ماهی عقل او نبود تمام
از حشیشِ ده جز اینها چه‌درود
روزگاری باشدش جهل و عما
دست در تقليد و حجت در زده
چون خرانِ عقل کلی این حواس٢

ده مرو، ده مرد را احمق کند
قول پیغمبر شناور مجتبی
هر که در رُستا بود روزی و شام
تابه ماهی احمقی با او بود
وان که ماهی باشد اندر روستا
ده چه باشد؟ شیخ واصل ناشده
پیش شهرِ عقل کلی این حواس

حامل و محمول

از شگفت‌انگیزترین تأویلات عارفانه، یکی تأویل آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمْ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» است. بحث بر سر «حملنا» است. ابوالفتوح رازی در تفسیر گران‌سنگ خویش در معنی «حملناهم» گفته است: «ما برگرفتیم در بر و بحر یعنی بر و بحر مسخر کردیم ایشان را تا اگر خواهند، تجارت شهرها کنند و اگر خواهند تجارت دریا».٣

صاحب کشف‌الاسرار «وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» را «برداشتیم ایشان را در دشت و دریا» ترجمه می‌کند؛ اما می‌افزاید: «مراكب عوام در بحر و بر دیگر است و مراكب خواص دیگر. مراكب عوام را گفت: و جعل لكم من الفلك والانعام ماتركبون لستوا على ظهوره دوست و دشمن، آشنا و بیگانه در آن یکسان، و مراكب خواص را گفت در دنيا: و لسلیمان الرَّیْع

۱. مقالات شمس، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. مثنوی معنوی، نیکلسون، ۵۱۷/۳ به بعد.

۳. روض الجنان و روح الجنان، ۱۲/۲۵۰.

غدوها شهر و رواحها شهر، و مصطفی را گفت: اسری بعده لیلا؛ سلیمان را
باد و مصطفی را بُراق؛ و در عقبی، مراکب دوستان و نزدیکان آن است که
گفت: *نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا*^۱

این گونه تفاسیر و تعابیر، گرچه پایگاه رفیع آدمی را گوشزد
می‌کند، اما چنان‌که می‌بینیم کرامت و رحمت حق، بنی آدم را به طور عام
شامل می‌شود، یعنی عنایت بی‌علت حق بر همگان علی‌حد مراتبهم فرو
می‌ریزد و این نه آن است که شمس تبریزی از آیه استفاده می‌کند. نخست
لحن پرخاشگرانه او را بشنویم، آنگاه دلیل آن را دریابیم: «گفت: با ما بیا تا
شب زنده داریم به هم. گفتم: می‌روم امشب بر آن نصرانی که وعده کردہ‌ام
که شب بیایم. گفتند: ما مسلمانیم و او کافر، بر ما بیا. گفتم: نی! او به سر
مسلمان است؛ زیرا او تسلیم است و شما تسلیم نیستید. مسلمانی تسلیم
است. گفتند: بیا که تسلیم به صحبت حاصل شود؛ گفتم: از جانب من هیچ
حجایی نیست و پرده‌ای نی! بسم الله بیازمایید. آن یکی آغاز کرد: و لقد
کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر. از دهانم بجست که: خاموش! تو
را از این آیت نصیبه‌ای نیست. حملنا فی البر کجا و تو کجا؟ خواست که
سؤال کند. گفتم: تورا بر من چه سؤال رسد؟ چه اعتراض رسد؟»^۲

این تندي و پرخاش و انکار و اعتراض از آنجا برمن خیزد که
شمس همچون نجم دایه، «حملناهم» را به معنی «ما حمل می‌کنیم بنی آدم
را» گرفته است؛ یعنی خداوند را حامل و انسان را محمول انگاشته و
البته همه‌کس بدین افتخار نایل نیاید، بلکه باید انسان کامل بود تا بتوان
محمول حق گشت؛ همان انسان کامل و انتزاعی که چون آسمانها و زمین
و کوهها از پذیرفتن بار امانت سر باز زدند، دست طلب پیش برد و آن

۱. کشف الاسرار، ۵/۵۹۹.

۲. مقالات شمس، ج ۱، ص ۲۲۶.

امانت را برگرفت. اینک گفته‌های صاحب مرصاد: «روح انسانی به شرف اختصاص اضافت من روحی مخصوص است و از اینجا یافت کرامت و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر. معنی ظاهر آیت شنوده باشی، ولیکن معنی باطنش بشنو که قرآن را ظاهري و باطنی است... می‌فرماید که آدمیزاد را ما برگرفتیم. او محمول عنایت ماست در بر و بحر. بر و بحر آدمی برنتوانست گرفت؛ زیرا که او بار امانت ما دارد و آن بار که بر و بحر برنمی‌گرفت که: فأیین أَن يحملنها و أشفعن منها و حملها الانسان. چون آدمی آن بار برگرفت، بر و بحر او را با آن بار چگونه برتواند گرفت؟ چون او با همه عجز و ضعف، بار ما کشد، ما با همه قوت و قدرت و کرم، اولی تر که بار او کشیم؛ زیرا که ما عاشق و معاشویم، آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ماست، نه ما را با دیگری، و نه دیگری را با ما افتاده است.»^۱

ولابد مولانا آنجا که به محمولان حق اشارت می‌کند، افکار عرفانی شمس را مدنظر داشته است:

جمله بی معنی و بی مغز و مهان	جنگ خلقان همچو جنگ کودکان
جمله در لاینفعی آهنگشان	جمله با شمشیر چوبین جنگشان
کاین برآق ماست یا دلدل پی‌ای	جمله‌شان گشته سواره بر نی‌ای
راکب و محمول ره پنداشته	حاملنده و خود ز جهل افراشته
اسب تازان بگذرند از نه طبق ^۲	باش تا روزی که محمولان حق

کزو گشت سردار بلند

حسین منصور حلّاج را با چهره دوگانه‌ای که در نزد اهل نحو و محو دارد، نیک به یاد داریم و در تذکرة الاولیاء خوانده‌ایم که او «قتیل الله

۱. مرصاد العباد، ص ۴۸.

۲. مشنی معنوی، ۳۴۳۸/۱.

فی سبیل الله» و «شیر بیشة تحقیق و شجاع صدر صدیق و عاشق صادق و
پاکباز بود و وقتی و نظری و فراتستی داشت که کس را نبود.^۱
آنان را که با حسین منصور سر انکار و ستیز است، به کنار می نهیم،
اما شگفتا که در میان دوستان نیز او درجتی ثابت و پایگاهی برقرار ندارد.
فرید الدین عطار با همه ستایشی که از او در تذکرة الاولیاء کرده است، گاه
نیز بر او تاخته و گفته است:

همچو آن حلاج بدمستی مکن یا حسینی باش یا منصور باش^۲
بدمستی حلاج «انا الحق» گفتن اوست؛ همان که جلال الدین محمد
بلخی آن رانور می خواند و می گوید:
بود انا الحق در لب منصور، نور بود انا الله در لب فرعون، زور^۳
گناه حسین که سر دار از او بلند گشت، چه بود؟ سیف فرغانی و
حافظ، گناه او را کشف اسرار و پرده برگرفتن از راز می دانند و می سرایند:
راز در دل چو پنbe در دانه است همچو حلاج کشف راز مکن^۴
و:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد^۵
و البته این سخن را پیش از این دو شاعر، دیگران نیز بر زبان
آورده‌اند که بزرگی گفت: «آن شب تا آن روز بر آن دار نماز می کردم. چون
روز شد، هاتفی آواز داد که: اطّلعناه على سرّ من اسرارنا فافشی سرّنا فهذا

۱. تذکرة الاولیاء، استعلامی، ص ۵۸۳.

۲. دیوان عطار، ص ۳۴۶.

۳. مثنوی معنوی، ۳۰۵/۲.

۴. دیوان سیف فرغانی، ص ۶۸۱.

۵. حافظ، قزوینی - غنی، غزل ۱۴۳.

جزء من یفتشی سرّ الملوك: او را اطلاع دادیم بر سرّی از اسرار خود و او فاش کرد. پس جزای کسی که سرّ ملوک فاش کند، این است. شبی نیز چون قیامت را به خواب دید، خطاب از حق شنید که: این از آن با وی کردم که سرّ ما با غیر ما در میان نهاد.»^۱

خارخار این گفته‌ها و شنیده‌ها، دل صاحب‌نظران را می‌آزاد که حسین منصور هم؟ آیا آن از خود تهی و از خدا پُر گشته با آن همه مقام که او را بود، نمی‌توانست پرده از اسرار برنگیرد؟ شمس تبریزی به پاسخ بر می‌خیزد که: «منصور را هنوز روح تمام جلوه ننموده بود و اگر نه اناالحق چگونه گوید؟ حق کجا و اناالحق کجا؟ این أنا چیست؟ حرف چیست؟ در عالم روح نیز اگر غرق بودی، حرف کی گنجیدی؟ الف کی گنجیدی؟ نون کی گنجیدی؟»^۲

کلام آخر

از مولانا و حافظ سخن رفت، دریغ است که با نام و گفتاری از این دو، پایان مقال را زینت نبخشم. کسی را که با مشنوی معنوی سر و کار است، نیک می‌داند که مولانا تا چه حد تحت تأثیر مستقیم مقالات شمس است. استاد دکتر محمدعلی موحد و دیگران، برخی از این تأثیرات را بر شمرده‌اند؛ اما هنوز جای سخن بسیار است و از آن جمله که شمس گوید: «کدام سود است در عالم که قومی از آن محروم نیستند؟ اگر آب نیل بر قبطی خون باشد، در آب نیل طعن نرسد و اگر آواز داود منکر را زشت نماید، در آن آواز نقصان درنیاید»^۳ و مولانا می‌سراید:

۱. تذكرة الاولیاء، ص ۵۹۴.

۲. مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۸۵؛ و تعلیقات مصحح، ص ۴۹۸.

۳. مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۵۲.

چیست در عالم بگو یک نعمتی
 که نه محروم‌اند از وی امتنی
 لیک بر محروم بانگ چوب بود
 لیک بر محروم و منکر بود خون^۱
 آب نیل از آب حیوان بُد فزوں
 حافظ نیز بی‌شک از کانون پُرفروغ شمس پرتوها برگرفته و از آن
 جمله است: «یکی پرسید که چه کنم که به تو رسم؟ گفت: تن بگذار و بیا!
 حجابِ بنده از خدای تن است.»^۲
 و حافظ:

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم
 خوشادمی که از این چهره پرده بر فکنم^۳
 و نیز:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
 تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز^۴
 ره به عالم شمس بدن، کار هر کس و ناکس نیست؛ آن را بدو راه
 است که راهِ پنهانی میخانه داند؛ به قول مولانا:
 شمس تبریز شوربایی پخت صوفیان! الصَّلَای پنهانی^۵

۱. مثنوی معنوی، ۱۰۷۴/۲.

۲. مقالات شمس، ص ۱۹۳.

۳. دیوان حافظ، غ ۳۴۲.

۴. همان، غ ۲۶۶.

۵. کلیات شمس یا دیوان کبیر، (جزو ششم)، بیت ۲۳۷۴۴.